

چیستی حمل ذاتی اولی و حمل شایع صناعی^۱ (بررسی تعاریف و لوازم آن و کارآیی‌های این تقسیم در علوم عقلی)

احمد ابوترابی*

چکیده

تقسیم قضایا به حمل ذاتی اولی و حمل شایع صناعی، از تقسیمات مفید و ابتکاری منطق دانان مسلمان است که دارای زوایا و ابعادی است که درباره بیشتر آنها تاکنون تأمل جدی صورت نگرفته است. در این مقاله به موضوعات زیر پرداخته ایم: تاریخچه بحث، اختلاف نظر موجود در باب تعاریف و ویژگی‌های هر کدام از این دو حمل، قابلیت تعمیم این تقسیم به قضایای شرطی، قابلیت تعمیم حمل‌های ذاتی اولی به قضایای غیربدیهی و قضایای سالبه و کاذبه، توجیه درستی حمل ذاتی اولی به سبب مصداق «حمل الشیء علی نفسه» بودن آن و نبود تغایر میان موضوع و محمول آن، کیفیت واقع‌نمایی و حکایت حمل‌های ذاتی اولی از واقع از این جهت که در آنها، مراد تنها حمل مفهوم بر مفهوم است و به اتحاد وجود نظری ندارد و نیز نسبت این تقسیم با تقسیم قضایا به تحلیلی و ترکیبی. از جمله مسائل اثبات شده در این مقاله، آن است که تعریف رایج منطق دانان، توانایی تأمین اهداف و پاسخ به شبهات این تقسیم را ندارد و برای رفع این مشکل باید تعریف یکی از منطق دانان معاصر را پذیرفت که در آن، این مشکلات برطرف شده است.

کلیدواژه‌ها

حمل ذاتی اولی، حمل شایع صناعی، تحلیلی، ترکیبی، بدیهی، حمل الشیء علی نفسه، واقع‌نمایی.

* استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۶/۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۸۷/۷/۲.

مقدمه

تفکیک میان قضایایی که حمل محمول آنها بر موضوعاتشان به حمل ذاتی اولی است با قضایایی که محمولشان به حمل شایع بر موضوعاتشان حمل می‌شوند، از نوآوری‌های منطق دانان مسلمان است. این تفکیک پی‌آمدهای ارزنده‌ای در مباحث منطقی، فلسفی و معرفت‌شناسی دارد و در عمل فیلسوفان مسلمان، از آن بهره‌های فراوان برده‌اند.

فایده‌های این تفکیک

کاربرد تفکیک میان حمل ذاتی اولی و شایع صناعی در بحث شرایط امتناع تناقض بحث اجتماع جوهر و عرض (یا اجتماع دو مقوله عرضی که تباین بالذات دارند)، نیز در بحث از برهان وجودی (به دلیل خلط مفهوم و مصداق)، در بحث از ارتباط حمل‌های اولی با قضایای تحلیلی و ارتباط آن با قضایای بدیهی و همچنین در بحث از ملاک صدق بدیهیات، از جمله کاربردهای راه‌گشای تفکیک میان حمل‌های اولی و حمل‌های شایع صناعی است. همان‌گونه که پس از این، تبیین خواهیم کرد طبق برخی از تعریف‌ها،^۲ تفکیک میان حمل‌های اولی ذاتی و حمل‌های شایع صناعی، می‌تواند شبهه واقع‌نما بودن قضایای تحلیلی را برطرف سازد و براساس آن می‌توان واقع‌نما بودن بدیهیات اولیه را نیز تبیین کرد.

تفکیک میان حمل ذاتی اولی و حمل شایع صناعی، بیشتر از تفکیک‌های دیگر در قضایا، برای آشنایان با فلسفه غرب و فلسفه اسلامی، تداعی‌کننده تفکیک میان قضایای تحلیلی و ترکیبی بوده است؛ به گونه‌ای که برخی، این دو تقسیم را کاملاً بر یکدیگر قابل تطبیق دانسته‌اند^۳ و برخی دیگر، وجود این تفکیک را در آثار منطق دانان مسلمان، دلیل تقدم مسلمانان در پی بردن به تفاوت قضایای تحلیلی و ترکیبی به شمار آورده‌اند.^۴ اما، همان‌گونه که نشان خواهیم داد این ادعا نادرست می‌نماید و تفکیک میان قضایای تحلیلی و ترکیبی غیر از تفکیک میان حمل اولی و حمل شایع است. هرچند این تقسیم مطابق با یکی از تعریف‌های حمل ذاتی اولی، از مهم‌ترین هدف‌های تفکیک میان قضایای تحلیلی و ترکیبی را که خود از آن در مانده بود، به صورتی دقیق‌تر تأمین

می‌کند.^۵

موضوعات قابل تحقیق

در بحث از فرق گذاری میان حمل ذاتی اولی و حمل شایع صناعی، مطالب قابل تحقیق بسیاری هست که در این مقاله، تنها به برخی از مهم ترین آنها می پردازیم.

نکته نخست این است که در میان مسلمانان، چه کسی برای اولین بار به این تفکیک پی برده است. آیا قول معروفی که آن را به صدر المتألهین نسبت داده است درست است یا اینکه پیش از ایشان دیگران بدان تصریح یا اشاره کرده اند.

نکته دوم این است که آیا می توان گفت تعریف واحدی میان منطقدانان مسلمان برای این دو قضیه وجود دارد یا اینکه در تعریف آن اختلاف نظرهایی هست و اگر هست آیا، این اختلاف نظرها اساسی است و می تواند حمل ذاتی اولی و شایع صناعی را به «مشترک لفظی» تبدیل کند. نیز آیا تعریف های مختلف موجود به تعریف واحدی بر می گردند. آیا این اختلاف نظرها فایده ای نیز دارد یا نه و با فرض وجود تعاریف مختلف، کدام تعریف موجه تر است.

افزون بر این، آیا، این تفکیک را همان گونه که از نامش پیداست، باید تنها تفکیکی در قضایای حملی دانست یا می توان آن را به قضایای شرطی هم تعمیم داد و از آثار آن در آن گونه قضایا نیز بهره برد.

افزون بر این، حمل های ذاتی اولی در مظان شبهه فلسفی «حمل الشیء علی نفسه» قرار دارند که با اصل ضرورت «تغایر موضوع و محمول» در حمل، تعارض دارد. آیا منطقدانان مسلمان برای این مشکل راه حلی ارائه داده اند و آیا این راه حل کافی است یا اینکه باید آن را به گونه ای دیگر حل کرد؟ همچنین رابطه حمل اولی ذاتی با بدیهیات چیست؟ آیا آن چنان که به ظاهر می نماید می توان گفت حمل های ذاتی اولی بدیهی اولی هم هستند یا آن چنان که بعضی اشاره کرده اند می توان ذاتی اولی نظری را هم تصور کرد؟ سرانجام اینکه رابطه میان قضایای تحلیلی و حمل ذاتی اولی چیست و به تبع، حمل های شایع با قضایای ترکیبی چه نسبتی دارند؟

هدف اصلی از نگارش این مقاله، پرداختن به مسائل بیان شده است.

پیشینه

برخی صدر المتألهین (متوفی ۱۰۵۰ق) را نخستین کسی دانسته‌اند که به این تفاوت پی برده آن را تبیین کرده و از نتایج آن بهره برده است،^۶ ولی مراجعه به آثار منطق دانان مسلمان، نشان می‌دهد توجه به این تفکیک و جعل این دو اصطلاح و بهره‌مندی از آن، پیشینه‌ای بسیار بیشتر دارد. ریشه‌ی اساسی توجه به این تفکیک، در تفکیک میان وجود ذهنی و خارجی است که معمولاً ابن‌سینا را مبتکر آن می‌دانند. جالب اینکه ابن‌سینا، در عمل از این تفکیک، برخی از همان بهره‌هایی را برده است که دیگران بعدها از تفکیک میان این دو حمل، برده‌اند. افزون بر این، در آثار محقق دوانی (متوفی ۹۱۸ق) این دو اصطلاح به کار رفته است. بخشی از عبارت‌های محقق دوانی در این زمینه چنین است:

قد تحقق ان الجزئی هو الموجود اصالة و الأمور الكلية، منتزعة عنها و اذا ثبت هذا فالحكم باتحاد الامور الكلية مع الجزئی، يكون صحيحاً دون العكس... و آورد بعضهم على قول امتناع حمل الجزئی بصحة قولنا بعض الانسان زيد... و الحق في الجواب ان المحكوم عليه في هذا القول ليس امراً كلياً،... فيكون المحمول عين الموضوع... فان قلت يكون هذا الحمل كحمل «زيد زيد» مع أنه فرق بين بينه و بين حمل بعض الانسان زيد، فإن الأول أولى و الثاني متعارف. قلت: هذا في ظاهر اللفظ و في الحقيقة ليس هو حملاً اولياً....

وی در ادامه آورده است:

أقول ان تعريف الحمل اتحاد المتغايرين في نحو من التعقل بحسب نحو آخر من الوجود و هو على قسمين: أحدهما حمل أولى و الثاني حمل متعارف...^۷

همچنین آنچه مدرس زنوزی در مقام تبیین اختلاف نظر میان سیدسند صدرالدین دشتکی و محقق دوانی (در باب نحوه تغایر موضوع و محمول در قضایایی که محمول و موضوع آنها یکسان است و به ویژه در نقل قول‌های مستقیم از این دو بزرگوار) آورده است، به خوبی نشان می‌دهد که تفاوت میان این دو حمل میان این دو منطق‌دان کاملاً رایج بوده است. از جمله عبارت‌هایی که در

آنها مدرس زنوزی از محقق دوانی آورده است و تفاوت میان حمل اولی و شایع را به صراحت باز نموده است، عبارت زیر است:

... بأن هذا الكلام، مبني على التباس أو تلبیس، إذ صريح العبارة ان مبني الحمل المتعارف، هو الاتحاد في الوجود، أعم من ان يكون الاتحاد، اتحاداً بالذات او بالعرض....^۸

گفتنی است در آثار میرداماد نیز تفکیک حمل به ذاتی اولی و حمل شایع به همراه تعریف این دو نوع قضیه، با تصریح به اصطلاح «الحمل الاولی الذاتی» و «الحمل العرضی المتعارف الصنایع» به کار رفته است.^۹

وجه تسمیه

بیشتر منطق دانان یادآور شده اند که مراد از واژه «اولی» در «حمل اولی ذاتی»، اولی الصدق بودن یا اولی الکذب بودن آن، یعنی بدهت صدق یا بدهت کذب آن است.^{۱۰} نیز مراد از واژه «ذاتی» در این نوع حمل، آن است که مفهوم محمول، همان ذات موضوع و عنوان حقیقت آن است.^{۱۱} همچنین چنین حملی، تنها در ذاتیات ممکن است.^{۱۲}

اما منظور از «شایع صنایع» و «متعارف» در «حمل شایع صنایع» (یا حمل عرضی متعارف)^{۱۳} آن است که این نوع حمل، حمل رایج در صناعت ها و علوم است،^{۱۴} برخلاف حمل اولی ذاتی که حمل نامتعارف است و کاربردی در قضایای علوم ندارد. از این رو، گفته اند: حمل شایع صنایع، حمل رایج و شایع است؛ زیرا تنها این حمل است که نزد اهل برهان، اهل نظر و صاحبان علم و اعتبار رایج و مورد نیاز آنهاست و انگیزه برای کاربرد آن در علوم زیاد است، اما حمل اولی، چون تنها حمل مفهوم شیء بر خود آن است، امری بدیهی است که نزد اهل فن فایده ای بر آن مترتب نیست.^{۱۵}

اطلاق های مختلف «حمل ذاتی اولی»

حمل ذاتی اولی گاهی در برابر حمل شایع صنایع به کار می رود و گاه معنای دیگری دارد:

۱. حمل ذاتی اولی در برابر حمل شایع

همان گونه که آیه الله مصباح فرموده اند: حمل ذاتی اولی در برابر حمل شایع، دو اطلاق دارد:

گاهی این اصطلاح، قید موضوع قضیه و گاه قید خود قضیه است:^{۱۶}

الف) حمل ذاتی اولی به عنوان قید قضیه

اگر حمل ذاتی اولی، به معنای اتحاد مفهومی موضوع و محمول و حمل شایع، به معنای اتحاد مصداقی و وجودی محکی موضوع و محمول باشد، در اینجا این دو عنوان، قید خود قضیه است؛ چنان که وقتی گفته می‌شود: «الانسان حیوان ناطق» و «اللامفهوم هو اللامفهوم»، مراد این است که مفهوم انسان با مفهوم حیوان ناطق یکی است و مفهوم «لامفهوم» همان مفهوم «لامفهوم» است. نیز وقتی گفته می‌شود: «الانسان ضاحک» بدین معناست که مصداق انسان، با مصداق ضحک در وجود خارجی اتحاد دارند؛ یعنی این دو مفهوم بر یک وجود صدق می‌کنند.

ب) حمل ذاتی اولی به عنوان قید موضوع قضیه

اما اگر حمل ذاتی اولی و حمل شایع، قید موضوع قضیه باشند، بدین معناست که حکمی که در محمول آمده است با توجه به مفهوم موضوع و وجود آن در ذهن است، نه اینکه مفهوم محمول با مفهوم موضوع اتحاد داشته باشد؛ برای مثال، اگر گفته شود: «المعدوم المطلق یخبر عنه، بالحمل الاولی» مراد این است که از مفهوم معدوم مطلق می‌توان خبر داد و اگر گفته شود «المعدوم المطلق لایخبر عنه بالحمل الشایع» بدین معناست که از مصداق آن خبری نمی‌توان داد یا نمی‌توان مصداقی برای آن در نظر گرفت تا از آن خبری بتوان داد.^{۱۷}

بسیاری از کاربردهای تفاوت این دو حمل، به این اطلاق از حمل ذاتی اولی مربوط است؛ مثلاً اشکال اتحاد جوهر و عرض (یا جوهر و کیف نفسانی) و اشکال تناقض در قضیه «اللاثابت فی الذهن ثابت فیه» را از طریق تفاوت میان این دو حمل، به این اطلاق می‌توان، پاسخ داد و در بحث از شرایط امتناع تناقض نیز گاهی از این اطلاق استفاده می‌شود.

گفتنی است با وجود کاربرد زیاد این اطلاق در آثار قدما، به این تفکیک تصریح نشده است.

۲. «اولی» به معنای محمول بدون واسطه اعم و «ذاتی» به معنای باب برهان

حمل اولی در منطق، گاهی بدین معناست که محمول بدون واسطه چیزی اعم بر موضوع حمل شود و گاه بدین معناست که تصدیق بدون واسطه، برای عقل حاصل شود.^{۱۸} همچنین ذاتی، چندین معنا دارد که از جمله آنها ذاتی به معنای مقوم و ذاتی به معنای باب برهان است. از این رو،

گاهی اولی در تعبیر «حمل ذاتی اولی» به معنای اول و ذاتی در آن به معنای دوم است.^{۱۹}

تعاریف حمل ذاتی و حمل شایع صناعی

در مقام تعریف حمل ذاتی اولی و شایع صناعی، معمولاً این دو اصطلاح قید خود قضیه است و در کلام بزرگان منطق و فلسفه، تعبیرهای مختلفی در تعریف این دو نوع حمل به این معنا وجود دارد.

۱. تعریف محقق داماد در *الافتق المبین* از حمل ذاتی اولی و حمل شایع صناعی، از اولین تعریف‌هایی است که از آن آگاهیم و دیگران از او در این تعریف پیروی کرده‌اند. وی می‌گوید:

... و إمان یعنی به ان المحمول هو بعینه نفس الموضوع بعد ان يلحظ التغير الاعتباری ای هو بعینه عنوان حقیقه، لان يقتصر علی مجرد الاتحاد فی الوجود و یسمى الحمل الاولی الذاتی لكونه اولی الصدق او الکذب غیر معنی به، الآن هذا المفهوم هو نفس ذاته و عنوان حقیقه... و إمان یعنی به، مجرد اتحاد الموضوع و المحمول ذاتاً و وجوداً، و يرجع الی كون الموضوع من افراد المحمول او کون ما هو فرد احدهما هو فرد الآخر و یسمى الحمل العرضی المتعارف، لشیوعه بحسب التعارف الصناعی.^{۲۰}

۲. مدرس زنوزی نیز این دو حمل را چنین تعریف می‌کند:

و حمل شیء علی شیء الذى مفاده الاتحاد، انما يتصور علی وجهین: الشایع المتعارف المسمى بالصناعی و مفاده اتحاد الموضوع و المحمول فی نحو من انحاء الوجود و ... الحمل الاولی الذاتی و مفاده ان الموضوع بعینه نفس ماهیة عنوان المحمول، و مفهومه.^{۲۱}

۳. همچنین علامه طباطبایی این دو حمل را این گونه تعریف کرده‌اند:

خُصَّ الحمل علی موردین من الاتحاد مع الاختلاف، احدهما: ان يتحد الموضوع و المحمول مفهوماً مع اختلافهما بنوع من الاعتبار... و لما كان هذا الحمل ربّما يعتبر فی الوجود العینی، كان الاصول ان يعرف باتحاد الموضوع و المحمول ذاتاً و یسمى هذا الحمل، حملاً اولياً ذاتياً و ثانيهما ان يختلفا مفهوماً و يتحدا وجوداً، كما فی قولنا، زید انسان... و یسمى هذا الحمل حملاً شایعاً صناعياً.^{۲۲}

۴. آیه‌الله مصباح یزدی، در تعریف این دو حمل آورده‌اند:

قضایا گاهی حمل مفهوم بر مفهوم است اعم از اینکه لفظش یکی باشد یا دو تا؛ مثل

«الانسان انسان» و «الانسان بشر» که به آن «حمله اولیه» گویند و گاهی حمل بر ثبوت مفهومی برای موجودی دلالت می‌کند؛ یعنی حمل مفهومی بر مصداقی که به آن «حمل شایع» گویند.^{۲۳}

۵. آیه‌الله جوادی آملی نیز ویژگی‌هایی برای هر کدام از حمل‌های اولی ذاتی و شایع صناعی بر شمرده‌اند. ایشان معتقدند:

الف) اگر هر دو ماهیت باشند، اما ماهیت نوعی تام نباشند، بلکه هر دو ناقص یا یکی از آنها، ماهیت ناقص باشد؛ مثل حمل جنس و فصل بر یکدیگر، یا حمل جنس بر نوع و یا حمل فصل بر نوع، آن حمل می‌تواند حمل اولی باشد. مصداق بارز حملی اولی ذاتی حمل ذاتیات بر ذات است.^{۲۴}

ب) در حمل ناطق بر حیوان و یا انسان، مدار اتحاد آنها مفهوم است؛ زیرا، حمل در مقام حدّ و قبل از آگاهی بر وجود انسان و پاسخ از هل بسیط انجام می‌شود. قبل از آنکه وجود انسان اثبات شود، حیوان و ناطق با یکدیگر گره خورده و معنای انسان را می‌سازند و به همین لحاظ نیز، حمل آنها اولی ذاتی نامیده می‌شود.^{۲۵}

ملاک تفکیک

افزون بر آنچه از تعریف‌ها، به عنوان مبنای تفکیک این دو نوع حمل به دست می‌آید، برخی به مبنای معیاری برای تشخیص این دو نوع حمل تصریح کرده‌اند:

معمولاً منطق‌دانان، ملاک و مبنای حمل اولی ذاتی را اتحاد مفهوم و ماهیت موضوع و محمول،^{۲۶} و ملاک حمل شایع را اتحاد در وجود می‌دانند و گاهی از آن به اتحاد در وجود و هویت نیز تعبیر می‌کنند.^{۲۷} اما باید توجه داشت: اولاً، مراد از وجود، اعم از وجود ذهنی و خارجی و اعم از وجود واقعی و فرضی است^{۲۸} و نباید میان اتحاد مفهومی و اتحاد وجودی که با مفاهیم بیان می‌شود خلط کرد.

ثانیاً، با توجه به اینکه ملاک اصلی در حمل شایع، اتحاد در وجود است، اگر در تعاریف حمل شایع، تعبیر «اتحاد الموضوع و المحمول ذاتاً و وجوداً» آمده باشد، بی‌گمان، معنایی جز اتحاد

مفهومی مراد است، بلکه مراد از آن، اتحاد در هویت، یعنی اتحاد وجودی در ذات است، به همین دلیل صدرالمتألهین در المسائل القدسیة به جای واژه «ذاتاً»، واژه «هویة» را به کار برده است، اما در حمل اولی، مراد اتحاد مفهومی یا ماهوی است.

آری، همان گونه که خواهیم گفت: در برخی از حمل های شایع، بالحاظی دیگر، اتحاد در ذات مفهومی و ماهوی نیز صدق می کند.

ثالثاً، با توجه به اینکه به دلیل رابطه مفهوم و مصداق، هیچ اتحاد مفهومی بدون اتحاد مصداقی امکان پذیر نیست، هر حمل ذاتی اولی، اتحاد مصداقی و وجودی را نیز با خود دارد، اما عکس آن به صورت کلی صادق نیست.^{۲۹}

بررسی تعریف ها و ویژگی ها ۱. اشتراک ها و اختلاف ها

در تعریف و ویژگی های حمل ذاتی اولی و شایع صنایع، برخی مطالب، مورد اتفاق و برخی دیگر می تواند محل اختلاف به شمار آید. برخی از نکته ها که به عنوان مواضع اختلاف خواهد آمد، برآمده از ظواهر عبارت هاست و برخی، اختلاف نظر اساسی است. افزون بر این، ابهام هایی نیز در تعبیرهای منطق دانان هست که طبق برخی تفسیرها می توان اختلاف نظرهایی را استنباط کرد.

اشتراکات

در حمل ذاتی اولی، ارتباط (یا اتحاد) مفهومی موضوع و محمول، اکتفا نشدن به اتحاد وجودی موضوع و محمول و ضرورت وجود نوعی تغایر میان موضوع و محمول، از اشتراک های همه تعریف های بزرگان فلسفه و منطق در میان مسلمانان است.

در حمل شایع صنایع، ضرورت اتحاد وجودی میان موضوع و محمول و ضرورت اکتفا کردن به این نوع اتحاد، از اشتراک های اقوال است.

اختلافات و ابهامات

الف) وحدت عنوان موضوع و محمول

در تعریف میرداماد و برخی تعریف های دیگر از حمل اولی ذاتی، تعبیرهایی همچون «هوبعینه عنوان حقیقته» و «ما یكون الموضوع عين المحمول ذاتاً و عنواناً»^{۳۰} وجود دارد. این تعبیرها که تا

حدی صدر المتألهین نیز از آن پیروی کرده است،^{۳۱} موهم این معناست که ایشان یکی بودن واژه‌های به کار رفته در موضوع و محمول را در حمل ذاتی اولی لازم می‌دانند، اما این تعبیرها در تعریف‌های دیگران یا اصلاً وجود ندارد و یا قرائن یا تصریحاتی برخلاف آن یافت می‌شود؛ مثلاً استاد مصباح یزدی به عدم ضرورت یکی بودن الفاظ موضوع و محمول تصریح کرده‌اند.^{۳۲} مدرس زوزی، به جای عبارت «عنوان حقیقیه» عبارت «ماهیه عنوان المحمول» را به کار برده است که مفادی کاملاً متفاوت را به ذهن می‌آورد.^{۳۳}

ب) وحدت کامل ماهیت موضوع و محمول

ظاهر برخی تعریف‌ها آن است که تنها در صورتی می‌توان حمل را حمل ذاتی اولی دانست که مفهوم محمول و موضوع کاملاً یکسان و مساوی باشد؛ زیرا تعبیرهایی مانند «ان المحمول هو بعینه نفس الموضوع» در تعریف میرداماد^{۳۴} و تعبیر «ان الموضوع هو بعینه ماهیه المحمول و مفهومه» در تعریف صدر المتألهین^{۳۵} و تعبیرهایی مانند این دو، چنان است که گویا، قضایایی همچون «الانسان حیوان» و «الانسان ناطق» را حمل اولی نمی‌دانند؛ زیرا در مثال اول و دوم، مفهوم حیوان، اعم از انسان و در مثال دوم، ناطق به تعبیری، اخص و یا به بیانی دیگر، مساوی با انسان است. اما این گونه تعبیرها، در تعریف علامه طباطبایی^{۳۶} و استاد مصباح یزدی^{۳۷} وجود ندارد و مثال‌های علامه طباطبایی در *نهایة الحکمة* و استاد جوادی آملی،^{۳۸} تصریحاتی دارد برخلاف تعاریفی که یکی بودن عنوان موضوع و محمول را لازم می‌داند؛ زیرا برای حمل اولی ذاتی به «الانسان حیوان» و «الانسان ناطق» مثال می‌زنند.^{۳۹}

ج) مشروط بودن حمل شایع صناعی به اختلاف مفهومی موضوع و محمول

در تعریف میرداماد تصریح شده است که در حمل ذاتی اولی، تنها به اتحاد محمول و موضوع در وجود اکتفا نمی‌شود؛ برخلاف حمل شایع صناعی که اتحاد موضوع و محمول در آن تنها در وجود است.^{۴۰} ظاهر این عبارت این است که در حمل شایع، اختلاف موضوع و محمول در مفهوم حمل شایع صناعی شرط شده است و علامه طباطبایی به ضرورت این قید در حمل شایع تصریح کرده‌اند.^{۴۱} این قول برخلاف تصریح استاد مصباح یزدی است که تفاوت حمل شایع و ذاتی اولی را

در حمل مفهوم بر مفهوم یا حمل مصداق بر مصداق می‌دانند^{۴۲} که لازمه آن، امکان جمع این دو حمل در یک قضیه با اختلاف لحاظ و حیثیت است.

د) اختلاف مصداقی

برخی برای حمل ذاتی اولی، مثال‌هایی آورده‌اند که اتحاد مفهومی در آنها مورد تردید است. استاد جوادی آملی به جای واژه اتحاد موضوع و محمول، از واژه «گره خوردن موضوع و محمول» استفاده کرده‌اند که به ظاهر به معنای ارتباط موضوع و محمول است و برای آن، به حمل جنس و فصل بر یکدیگر نیز مثال زده‌اند.^{۴۳} این تعبیر و مثال تازگی دارد؛ زیرا لازمه این تعبیر آن است که قضایای «الحيوان ناطق» و «الناطق حیوان» نیز حمل ذاتی اولی باشند.

۲. بررسی اختلاف‌ها

اختلاف اول

به نظر می‌رسد اولین اختلاف، اختلافی واقعی میان منطقی دانان نباشد؛ زیرا اولاً، همه منطقی دانان در مقام کاربردها، هم‌نظرند که در حمل اولی ذاتی، یکسانی الفاظ موضوع و محمول ضرورتی ندارد. ثانیاً، همه آنان ملاک اصلی حمل اولی ذاتی بودن را ارتباط و یا اتحاد مفهومی می‌دانند و این ملاک، اعم از یکسان بودن و نبودن لفظ موضوع و محمول است.

ثالثاً، همه منطقی دانان، حمل اولی ذاتی را در مقابل حمل شایع به کار می‌برند که ملاک آن، اتحاد در وجود است. در این صورت، اگر حمل اولی ذاتی، شامل قضایای متحد مفهومی که دارای الفاظ ناهمگون هستند نشود، این دسته، از کل تقسیم خارج می‌ماند؛ در حالی که جایگاهی برای آنها در این تقسیم تعیین نشده است.

رابعاً، عبارت‌های دیگری از همین بزرگان هست که با این ظواهر، سازگار نیست؛ از جمله اینکه برخی تصریح کرده‌اند که قضیه «الانسان حیوان ناطق» حمل ذاتی اولی است.

اختلاف دوّم

اختلاف دوّم، هرچند از اختلاف اول جدی‌تر به نظر می‌رسد، اما با دلایلی مشابه همان دلایلی که برای رفع اختلاف اول بیان شد، می‌توان آن را برطرف کرد.

توضیح آنکه ملاک در حمل اولی ذاتی، اتحاد مفهومی و ماهوی است و ظاهر اتحاد مفهومی این

است که محمول، با موضوع مساوی باشد، ولی آیا می‌توان اتحاد مفهومی را شامل اتحاد مفهوم کل با بعض ذات دانست؟

در اینجا چه بسا گفته شود که اشتراک موضوع و محمول در بخشی از مفهوم، برای اتحاد مفهومی آن دو کفایت نمی‌کند؛ زیرا همان‌گونه که انسان و فرس در حیوانیت اشتراک دارند، اما حمل آنها بر یکدیگر جایز نیست، در مثال «الانسان حیوان» نیز، اگر به معنای اتحاد مفهومی انسان و حیوان باشد، به یقین درست نیست.

در پاسخ می‌توان گفت: ذوق سلیم، به درستی حمل، در قضایایی همچون «هر حیوان ناطقی، حیوان است» و «هر مرد از دواج کرده‌ای مرد است» حکم می‌کند. بنابراین، در اصل صحت حمل، در این گونه موارد، تردیدی نیست، اما باید دید با وجود اینکه مفهوم موضوع و محمول غیر از یکدیگرند، سرّصحت چنین حملی چیست؟ آیا تنها به جهت اتحاد وجودی آنهاست یا می‌توان، معنای صحیح دیگری، برای اتحاد مفهومی این گونه موارد یافت؟

به نظر می‌رسد در اینجا نیز حمل ذاتی اولی درست است و دلیل درستی آن هم این است که نسبت اعم جنسی (یا هر مفهوم اعم دیگری که به منزله جنس است) با اخص آن، به سه گونه قابل تصور است: (۱) به شرط شیء؛ (۲) به شرط لا؛ و (۳) لای بشرط. دو گونه از این سه، قابل جمع با دیگری است: یکی آنکه نسبت عنوان اعم، به شیء دیگر، لای بشرط باشد و دیگر آنکه به شرط همان مفهوم خاص باشد؛ برای مثال، در قضیه «هر مرد از دواج کرده‌ای مرد است» به یقین منظور از «مرد»، مفهومی از مرد نیست که با قید اطلاق در نظر گرفته شده باشد و نتواند با قید «از دواج کرده» جمع شود؛ همان‌گونه که مراد از آن، مفهومی از «مرد» نیست که با قید «از دواج نکرده» در نظر گرفته شده باشد، بلکه مراد از آن به صورت لای بشرط است که با ویژگی مأخوذ در موضوع، قابل جمع است یا به معنای مرد، به شرط وجود ویژگی خاصی در آن است که در موضوع در نظر گرفته شده است که در این صورت، به معنای جزئی از کل مفهوم است و در واقع، محمول مقید است و قید، خارج از آن در نظر گرفته شده است. با توجه به این معنای می‌توان گفت: «الانسان حیوان» و «الانسان ناطق»، حمل اولی ذاتی است؛ زیرا محمول در هر دو مثال، مقید

به جزء دیگر ذات است.

بنابراین، در حمل اولی ذاتی نباید قضیه «الانسان حیوان» را به معنای حمل اعم بر اخص و قضیه «الانسان ناطق» را به معنای حمل اخص یا مساوی بر موضوع دانست؛ زیرا در این صورت در واقع به سراغ حمل شایع رفته ایم؛ زیرا انسان به لحاظ مصداقی و وجودی اخص از حیوان است، اما به لحاظ مفهومی، بخشی از مفهوم موضوع در مفهوم محمول آمده است. بنابراین، درباره چنین مصداقی از حمل اولی ذاتی، تنها باید گفت: هر کدام از مفاهیم «حیوان» و «ناطق»، جزئی از مفهوم انسان هستند و حمل اولی ذاتی در چنین مواردی، تنها بدین معناست که کل مفهوم، جزء خود را در بردارد. البته، اگر بخواهیم جزئی را که محمول قرار گرفته است با اصطلاحات منطقی تفسیر و تحلیل کنیم، باید بگوییم: این جزء، همان مفهوم اعم بشرط شیء است که به آنچه داخل در محمول است مقید شده است و قید آن خارج است و خروج قید در اینجا به معنای چشم پوشی مطلق از آن نیست، بلکه به معنای اهمیت ندادن بدان است.

بنابراین، به نظر می رسد با این توجیه می توان قول کسانی را که اتحاد مفهومی میان ذاتی و ذات قائل اند پذیرفت. هر چند این توجیه خلاف ظاهر، بلکه شاید صریح قول مشهور و مثال های مشهور از حمل ذاتی اولی است.

اختلاف سوم

اختلاف سوم، اختلاف تعریف مشهور قوم با تعریف استاد مصباح یزدی از حمل های ذاتی اولی و شایع صنای است. بنا به تعریف مشهور، حمل شایع و حمل اولی در یک قضیه قابل جمع نیستند؛ برخلاف تعریف استاد مصباح که اختلاف حمل شایع و اولی به اختلاف لحاظ است.

برابر این تعریف، اگر ملاک اصلی تفاوت این دو حمل، لحاظ مدرک باشد، یک قضیه حملی در صورتی حمل ذاتی اولی است، که اتحاد مفهومی میان موضوع و محمول وجود داشته باشد و مدرک نیز این اتحاد را در حمل، لحاظ کرده باشد؛ خواه به اتحاد وجودی میان آن موضوع و محمول توجه شده باشد یا نشده باشد. نیز حمل شایع صنای حملی است که در آن، اتحاد میان موضوع و محمول، اتحاد مصداقی باشد و مدرک نیز اتحاد مصداقی را لحاظ کند؛ خواه به لحاظی

دیگر، اتحاد مفهومی نیز میان موضوع و محمول باشد یا نباشد. دیگر اینکه ملاک اصلی در حمل ذاتی اولی را وجود دو اتحاد مفهومی و وجودی میان موضوع و محمول بدانیم. بر این اساس، می توان گفت:

بنابر تعریف قوم، وقتی یک قضیه، دارای حمل ذاتی اولی خواهد بود که میان موضوع و محمول آن، هر دو اتحاد مفهومی و مصداقی وجود داشته باشد. نیز در صورتی یک قضیه، حمل شایع صناعی است که میان موضوع و محمول، تنها اتحاد وجودی باشد؛ یعنی هیچ نوع اتحاد مفهومی میان موضوع و محمول آن، نتوان در نظر گرفت که البته این برخلاف رأی استاد مصباح است. بنابراین، باید گفت: در تعریف حمل شایع و اولی، دو قول وجود دارد.

اختلاف چهارم

اختلاف چهارم، بیشتر اختلاف مصداقی است و بازگشت آن به اختلاف در رابطه جنس و فصل است و به نظر می رسد این اختلاف در هدف اصلی ما که مشخص کردن قلمرو مفهومی حمل ذاتی اولی و شایع صناعی و بیان لوازم و کاربردهای آن است تأثیری ندارد. لذا از آن درمی گذریم، ولی باید دانست که شاید دلیل کسانی که حمل جنس و فصل را بر یکدیگر حمل ذاتی اولی می دانند، آن باشد که در هر کدام از این دو، در نظر گرفتن جزء دیگر را مدنظر قرار می دهند، اما به ظاهر این لحاظ، هر چند به لحاظ ذهنی ممکن است، اما در چنین عبارت هایی نامتعارف است.

نظر مختار در تعریف

بنابر آنچه گذشت تنها اختلاف اساسی در بحث تعاریف، اختلاف میان تعریف استاد مصباح یزدی از حمل ذاتی اولی و شایع با تعاریف قوم است.

با توجه به هدف این تقسیم و کاربردهای آن، به نظر می رسد تعریف استاد مصباح از تعاریف های دیگر دقیق تر است و کارایی بیشتری دارد؛ زیرا از جمله مهم ترین موارد استفاده از تفاوت این دو حمل، بحث وجود ذهنی در مباحث فلسفی، و رفع تناقض های ظاهری در مباحث منطقی است. این کاربردها، نشان می دهد ملاک اصلی این تقسیم و تفکیک ارتباط های وجودی، خارجی و مصداقی، از ارتباط های ماهوی و مفهومی است. هدف از این کاربردها نیز، تدقیق برخی

مباحث منطقی و پاسخ به برخی اشکال‌های فلسفی است. افزون بر این، بنابر تعریف استاد مصباح‌یزدی می‌توان ادعا کرد که همه قضایا، در اصل، بیانگر واقع و وضعیت مصادیق‌اند؛ مگر آنکه با تفکیک حیثیت‌ها، لحاظ اتحاد مصداقی در آنها در نظر گرفته نشود. این مطلب، با ارتکاز ذهنی عقلا نیز هماهنگ است؛ زیرا برداشت ارتکازی از قضیه «الانسان حیوان ناطق» این است که انسان‌ها در مصداق، حیوان ناطق‌اند، مگر آنکه ذهن «مفهوم» را به موضوع و محمول قضیه بیفزاید و آن را با این لحاظ در نظر گیرد. توجه به این نکته می‌تواند برخی از مشکلات معرفت‌شناسی را در بدیهیات و قضایای تحلیلی حل کند. نیز به برخی از شبهات فلسفی و معرفت‌شناختی در فلسفه غرب درباره‌ی ارتباط بودن قضایای فلسفی به عالم واقع، پاسخ دهد.

کیفیت تغایر موضوع و محمول در حمل ذاتی اولی

پیش‌تر گفته شد یکی از اشتراک‌نظرها، در تعریف حمل ذاتی اولی این است که موضوع و محمول باید به نوعی تغایر داشته باشند. بر این اساس، اگر در حمل ذاتی اولی، مفهوم محمول دقیقاً همان مفهوم موضوع باشد، شرط لازم در صحت اصل حمل، تحقق نیافته است؛ زیرا معنای حمل «اتحاد المتغایرین فی المفهوم»^۴ است؛ یعنی در هر حملی باید نوعی اتحاد و نوعی اختلاف باشد. چنین مشکلی در قضایای تحلیلی نیز قابل طرح است. برای رفع این مشکل در بیشتر تعریف‌های حمل ذاتی اولی، پس از ذکر ضرورت عینیت موضوع و محمول، ضرورت تغایر اعتباری موضوع و محمول را نیز یادآور شده‌اند، اما در چگونگی این تغایر، نزاع‌هایی در منابع منطقی مطرح شده است.

۱. دیدگاه‌ها

در بحث تغایر موضوع و محمول در حمل ذاتی اولی، دو دیدگاه از دیگران نقل شده است: دیدگاه اول، قول به عدم ضرورت تغایر میان موضوع و محمول در حمل است. دیدگاه دوم، قول به ضرورت تغایر مفهومی میان موضوع و محمول در هرگونه حملی است. در حمل‌های اولی ذاتی، این تغایر به صورت‌های مختلفی قابل تصور است. این تغایر، مصداق‌های مختلفی دارد که پس از تبیین این دو دیدگاه، به آنها خواهیم پرداخت.

دیدگاه اول (قول به عدم ضرورت تغایر)

قول به عدم ضرورت تغایر میان موضوع و محمول در حمل یک چیز بر خود آن (حمل الشیء علی نفسه)، به صدرالدین دشتکی نسبت داده شده است.^{۴۵} مدرس زنوزی پس از نقل این قول، آن را به دلایلی مردود می‌شمارد و پاسخی را هم از محقق دوانی به آن نقل می‌کند.^{۴۶} میرداماد هم همین قول را بدون ذکر نام، به برخی نسبت می‌دهد^{۴۷} و پس از تصریح به نادرستی آن، به پاسخ محقق دوانی (بدون ذکر نام) اشاره‌ای می‌کند و آن را نیز برای رفع مشکل در حمل ذاتی اولی ناکافی می‌شمرد.^{۴۸} برابر نقل مدرس زنوزی، سیدصدرالدین دشتکی، این تغایر اعتباری را در حمل لازم ندانسته است. کلام سیدسند چنین است:

صحت حمل یک شیء بر خود آن، امری بدیهی است و قول به عدم جواز آن، به دلیل اینکه لازمه آن، امتناع تصور نسبت [نسبت میان موضوع و محمول] است، کلامی نادرست است؛ زیرا تکرار التفات (تکرار ادراک) نسبت به شیء واحد، برای تحقق نسبت کافی است و تغایر مفهومی موضوع و محمول لازم نیست. از این رو، شیخ در کتاب *شفا*، به امکان حمل جزئی حقیقی بر خود، و حمل مفهوم یک شیء بر خود آن، بدون هیچ‌گونه تغایری میان آنها تصریح کرده است.^{۴۹} پاسخ محقق دوانی آن است که در حمل الشیء علی نفسه، اگر ادراک به عنوان حیثیت تقییدیه در مُدرک در نظر گرفته شود کافی است؛^{۵۰} زیرا لازمه آن، تغایر اعتباری مُدرک در موضوع و محمول است.

خود مدرس زنوزی نیز تأکید دارد که حمل الشیء علی نفسه، در جایی می‌تواند تحقق یابد که اصل حمل، امکان داشته باشد و بدون اعتبار تغایر مفهوم موضوع و محمول، تعددی در مفاهیم وجود ندارد تا نسبتی میان آنها محقق شود. بنابراین، اگر هم شیخ، حمل جزئی حقیقی را بر خود آن جایز شمرده است، بی‌گمان مراد او، جایی است که نوعی تغایر، هرچند تغایر اعتباری عقلی لحاظ شده باشد.^{۵۱}

آنچه مدرس زنوزی از سیدسند در اینجا نقل کرده است، همان است که میرداماد نیز در *الافق المبین* آن را پیش از تعریف حمل اولی ذاتی، مطرح می‌کند و در نفی آن می‌گوید:

«بدهت فطری نمی تواند به چیزی جز بطلان این قول گواهی دهد، هر چند برخی اذهان در تنگنای تجویز آن واقع شده اند». وی سپس با استفهامی انکاری می گوید: «چگونه ممکن است کسی، دو مفهومی را که ذاتاً و اعتباراً واحدند در زمان واحد، بعینه ادراک کند».

میرداماد، پس از رد این قول، سخن محقق دوانی را نیز که می گوید با «حیثیت تقییدیه» می توان تعدد مدرک را در نظر گرفت، نامطلوب می شمارد؛ به این دلیل که هر چند شکل تحقق حمل در آن حل شده است، ولی اگر تعدد مدرک تنها به همین مقدار باشد، چنین قضیه ای بی فایده است.^{۵۲} در توضیح نقد میرداماد بر سیدسند، باید گفت مفاد کلام ایشان در واقع این است که هیچ گاه نظر محقق دوانی، تحقق خارجی نمی یابد؛ زیرا هر گاه تعدد ادراکی باشد، بی گمان مدرک متعدد شده است و این کلام، در واقع همان راه حلی است که محقق دوانی ارائه داده است که هر گاه تکرر ادراکی باشد، مفهوم دوم، مقید به قید تکرار می شود و مدرک آن هم متفاوت خواهد شد.

اما به هر حال، میرداماد این مقدار از تعدد را برای تجویز حمل الشیء علی نفسه در حمل اولی ذاتی، کافی نمی داند و پاسخ دیگری می آورد که همان ضرورت تغایر اعتباری مفهوم موضوع و محمول در «حمل الشیء علی نفسه» است.^{۵۳}

دیدگاه دوم (قول به ضرورت تغایر)

جدای از قولی که به سیدسند نسبت داده شده است، دیگران به ضرورت تغایر مفهوم موضوع و محمول در همه حمل ها تأکید کرده اند و انواعی از تغایر را برای حمل ذاتی اولی بر شمرده اند.

۲. اقوال در وجه تغایر

محقق داماد به آوردن عبارت «بعد ان یلحظ التغایر الاعتباری» بسنده کرده است^{۵۴} که به ظاهر در جایی است که محمول و موضوع قضیه، عین یکدیگر باشند، اما دیگران مصداق هایی نیز برای تغایر بر شمرده اند. از جمله صدر المتألمین در تغایر موضوع و محمول حمل ذاتی اولی، از «اجمال و تفصیل» سخن می گوید^{۵۵} و ملاهادی سبزواری نیز در این مقام، «دفع توهم سلب» را مطرح می کند.^{۵۶} نیز علامه طباطبایی، «اختلاف ابهام و تحصیل» در موضوع و محمول را نیز به عنوان مثالی دیگر، ذکر کرده اند.^{۵۷}

تبیین اقوال و تفاوت آنها

الف) تغایر به اجمال و تفصیل

دو تفسیر از «تغایر به اجمال و تفصیل» می‌توان ارائه داد:

(۱) مراد از اجمال و تفصیل این باشد که در یکی از دو طرف قضیه، مفهومی یا ماهیتی با عنوانی مجمل، مثل «الانسان» آمده باشد و در طرف دیگر، همه اجزای ماهیت موضوع به تفصیل بیان شود؛ به گونه‌ای که دو طرف به لحاظ مفهومی یکسان باشند. تغایر به اعتبار اجمال و تفصیل، بدین معنا، تنها قضایایی همچون «الانسان حیوان ناطق»، یا «الحیوان الناطق هو الانسان»، یا «الحیوان الناطق هو الجوهر الجسمانی النام حساس متحرک بالاراده ناطق» را دربر می‌گیرد.

(۲) مراد از اجمال و تفصیل، اعم از مورد پیش گفته باشد؛ بدین معنا که، افزون بر مورد فوق، قضایایی را که در آنها بخشی از مفهوم موضوع را که در موضوع به آن تصریح نشده است، جداگانه در محمول، برجسته‌سازیم. برابر این معنا از اجمال و تفصیل، اختلاف موضوع و محمول در قضایایی مانند «الانسان حیوان» و «الانسان ناطق» نیز به اجمال و تفصیل است.

ترجیح یکی از این دو قول، تابع بحثی است که پیش‌تر دربارهٔ حمل ذاتی بودن قضایایی مانند «الانسان ناطق» مطرح شد و بنا به دلیلی که در آنجا گذشت به نظر می‌رسد تفسیر دوم درست است.

اما تغایر به این مورد اختصاص ندارد؛ زیرا اختصاص دادن تغایر به اجمال و تفصیل این مشکل را دارد که برابر هیچ کدام از دو برداشت فوق از تغایر به اجمال و تفصیل، قضایایی همچون «الانسان انسان»، و «الجزئی جزئی» را که در آنها، مفهوم و لفظ موضوع و محمول کاملاً یکسان است و به لحاظ اجمال و تفصیل مساوی است دربر نمی‌گیرد. این در حالی است که یکی از کاربردهای اصلی تفاوت این دو حمل در فلسفه اسلامی، به ویژه فلسفه صدر المتألهین این گونه قضایاست.

با توجه به این شاهد، می‌شود ادعا کرد که ذکر «اجمال و تفصیل» در کلام صدر المتألهین، به معنای انحصار تغایر به این نوع نیست، بلکه چونان نمونه‌ای از تغایر در کلام ایشان به کار

رفته است.

ب) تغایر به ابهام و تحصیل

علامه طباطبایی برای اختلاف موضوع و محمول به «ابهام و تحصیل» به «الانسان حیوان» و «الانسان ناطق» مثال می‌زنند و مرادشان این است که در مثال اول، حیوان مفهوم جنسی است و مفهوم جنسی تنها با فصل، از ابهام خارج می‌شود و چون در مفهوم موضوع، مفهوم ناطق وجود دارد، در اینجا موضوع محصل و محمول مبهم است. در مثال دوم نیز، مفهوم ناطق در محمول، تا زمانی که به عنوان صفتی برای حیوان قرار نگیرد، کلی و مبهم است.

ج) اختلاف به تغایر اعتباری

همان‌گونه که گذشت این اختلاف به «حمل الشیء علی نفسه» مثل «الانسان انسان» یا، «الحیوان حیوان» اختصاص دارد و از موارد کاربرد آن جایی است که مخاطب به دلیلی تصور می‌کند که انسان انسان نیست. در اینجا متکلم برای رفع توهم مخاطب با فرض و اعتبار اولیه تغایر این دو مفهوم با این حمل، اتحاد مفهومی یا ماهوی موضوع و محمول را به مخاطب یادآور می‌شود. همچنین اگر متکلم بخواهد مثلاً مفاد اصل هویت را به دیگران بفهماند، چه بسا با اعتبار تغایر میان «انسان» و «انسان» به «الانسان انسان» مثال بزند.

۳. بررسی اقوال و نظر مختار

پیش از ارائه نظر مختار، اصول اساسی بحث را یادآور می‌شویم. این اصول، عبارتند از:

الف) ضرورت اختلاف و اتحاد در حمل

حمل چیزی بر چیزی، جز برقراری اتحاد میان آن دو نیست و چون اتحاد با وحدت تفاوت دارد و با وحدت مفهوم، حملی تحقق نمی‌یابد، اتحاد، مستلزم نوعی تغایر میان موضوع و محمول است. بنابراین، در هر حملی دست کم دو مفهوم لازم است و دوگانگی و تعدد بدون تمایز و تغایر ممکن نیست و چون این دو مفهوم، در قضیه، نسبتی ایجابی با هم می‌یابند، پس نوعی ارتباط با هم خواهند داشت که از آن به اتحاد و هویت تعبیر می‌شود. بنابراین، در هر حملی اتحادی و تغایری لازم است.

ب) ضرورت تغایر در حمل ذاتی اولی

حمل ذاتی اولی (برابر تعریف) بیانگر اتحاد مفهومی میان موضوع و محمول است، اما چون فرض این است که در حمل اولی ذاتی، مفهوم واحدی از محمول و موضوع ادراک می‌شود، باید توجیهی برای حمل یافت؛ یعنی راهی برای تغایر یافت تا حمل، یعنی اتحاد تحقق یابد.

ج) نیاز به وجود قضیه در حمل

به نظر می‌رسد حمل، همان ایجاد ارتباط قطعی میان دو مفهوم است و تنها، در قضیه حملیه تبلور می‌یابد. بنابراین، برای ایجاد حمل، وجود قضیه ضرورت دارد؛ زیرا در قضیه است که برقراری نسبت معنا دارد و در فهم قضیه‌ای است که اتحاد میان موضوع و محمول، تصور می‌شود.

د) ضرورت وجود انگیزه در حمل ذاتی اولی

در بیشتر حمل‌ها که به صورت طبیعی انجام می‌شود، نباید در پی انگیزه تشکیل قضیه باشیم؛ مثلاً وقتی، زید را ایستاده در برابر خود می‌بینیم، حمل قائم بر زید با قضیه «زید قائم» صورت می‌گیرد، بلکه تصدیق به آن نیز انجام می‌پذیرد، اما در حمل‌های ذاتی اولی، به ویژه در حمل‌های علی‌نفسه، یافتن انگیزه یا زمینه انعقاد حمل در ذهن، دشوارتر است. دلیل این دشواری آن است که موجود مختار، کاری را بدون انگیزه و غایت انجام نمی‌دهد و حمل‌های علی‌نفسه، یک حمل طبیعی نیست که تنها فهم ارتباطات واقعی اشیاء باشد و بنابراین، به تبیین انگیزه حمل در آن نیاز داریم.

با توجه به مطالب پیش گفته باید گفت:

اولاً، برای تحقق هر حملی، دو شرط لازم است: شرط اول، وجود نوعی دوگانگی میان موضوع و محمول است تا تعدد مفاهیم را ایجاد کند و هوهویی تحقق یابد؛ زیرا با یک مفهوم، نه قضیه‌ای تشکیل می‌شود نه حملی و نه تصدیقی صورت می‌پذیرد. شرط دوم، وجود انگیزه‌ای برای حکم به هوهویت است تا فعل فاعل مختار را توجیه کند.

اما به ظاهر کم‌ترین مغایرت، برای صحت حمل و اندک فایده، برای توجیه غایی بودن فعل فاعل مختار، کافی است و نباید برای توجیه تغایر موضوع و محمول و یافتن انگیزه خود را به تکلف انداخت.

ثانیاً، برای تشکیل قضیه و تحقق حمل و مغایرت‌هایی متعدد، می‌توان انگیزه‌هایی مختلف میان مفهوم موضوع و محمول تصور کرد و معمولاً انگیزه‌های حمل و مغایرت‌های موضوع و محمول با هم نسبت مشخصی دارند؛ مثلاً توهم سلب، در مخاطب منشأ درک متفاوت او از مفهوم موضوع و محمول خواهد شد و دفع توهم سلب از خود یا مخاطب، انگیزه‌ای برای متکلم می‌شود تا قضیه تشکیل دهد و تغایر میان موضوع و محمول را اعتبار کند.

یافتن عنوانی واحد برای همه انواع مغایرت‌ها و همه انگیزه‌ها در حمل، دشوار است، ولی شاید بتوان گفت یکی از عام‌ترین و جوه‌تصور مغایرت موضوع و محمول، عبارت است از: «جهل به رابطه وجودی، یا جهل به وحدت یا اتحاد مفهومی و ماهوی موضوع و محمول و یا جهل به لوازم منطقی در خود یا دیگران» نیز یکی از عام‌ترین عنوان‌ها برای همه انگیزه‌ها در حمل «رفع جهل از خود یا دیگران» است.

با توجه به اینکه «جهل» مراتب زیادی دارد، این عنوان می‌تواند همه عنوان‌های پیش گفته همچون «اجمال و تفصیل» و «ابهام و تحصیل» را دربرگیرد. افزون بر این، تأکید و تلقین، یادآوری، ذکر مثال، زمینه‌سازی برای مباحث علمی در حوزه‌های علمی و ایجاد زمینه‌های علمی و تربیتی فردی و اجتماعی از نمونه‌های رفع جهل هستند.

در نمونه‌هایی که در کلام بزرگان آمده است، این نکته قابل توجه است که برخی از عنوان‌ها به مغایرت موضوع و محمول و برخی دیگر به انگیزه‌های برقراری اتحاد میان موضوع و محمول مربوط است و نباید میان آنها خلط شود.

ثالثاً، در حمل الشیء علی نفسه که میان بزرگان منطق مورد نزاع است نیز همین دو شرط یاد شده لازم است یکی، تغایری که ذاتاً، مصحح حمل باشد و دیگری، انگیزه‌ای که مصحح عمل فاعل مختار باشد. بنابراین، آن اختلاف یاد شده نیز به این بر می‌گردد که آیا صرف تعدد ادراک، مصداق تغایر مفهوم محمول و موضوع را که مصحح حمل است فراهم می‌کند؟

اختلاف محقق داماد و محقق دوانی در این بود که اگر تعددی در موضوع و محمول، بجز حیثیت تقییدیه‌ای که از تعدد ادراک، ناشی می‌شود، هیچ تغایر دیگری نباشد، آیا می‌توان در اینجا

انگیزه‌ای برای حمل تصور کرد یا نه؟ پاسخ محقق دوانی مثبت و جواب میرداماد به این پرسش منفی است.

البته با توجه به تحلیل فوق و این گفته که کم‌ترین مغایرت برای صحت حمل و اندک فایده برای توجیه فعل فاعل مختار کافی است، به نظر می‌رسد حتی درک وحدت نوعی و مفهومی دو مُدرک در دو زمان و یا در دو جایگاه (جایگاه موضوع و جایگاه محمول) که چیزی جز تفصیل ذهنی و عملی عقلانی نیست، برای صحت ذاتی حمل کافی است. از این رو، می‌توان گفت: شاید مراد سید سند نیز همین بوده است و این، چیزی، جز همان تغایر اعتباری نیست.

همچنین فرض عقلایی نوعی جهل، هر چند جهل به تحلیل دانسته‌های خود یا دیگران باشد برای تحقق شرط جهل و انگیزه رفع همین جهل و برای حمل کافی است. پس هم «کلیات» سخنان میرداماد و مدرس زنوزی رحمتهما درست است و هم سخن سید سند رحمتهما قابل توجیه منطقی است و هم قول محقق دوانی رحمتهما فرض بیهوده‌ای نیست. بنابراین، اشکال محقق دوانی به سید سند وارد نیست و اشکال میرداماد هم به محقق دوانی پذیرفتنی نیست.

اولی ذاتی و شایع صناعی در «قضایای غیر حملی»

هر چند عنوان «حمل ذاتی اولی» و «حمل شایع صناعی» به سبب واژه «حمل»، از اشتغال بر قضایای شرطی ابا دارد، این تقسیم شامل قضایای غیر حملی هم می‌شود. برای اثبات این مطلب، چند راه وجود دارد:

۱. اختصاص نداشتن تقسیم به حملی به لحاظ هدف

با توجه به هدف، ملاک و کاربردهای این تقسیم که پیش‌تر مطرح شد، نه تنها دلیلی بر محدود کردن آن به قضایای حملی وجود ندارد، بلکه تعمیم آن به قضایای شرطی ضرورت دارد که در این صورت باید در عنوان آن به جای «حمل»، واژه «قضیه» را بگذاریم تا گزاره‌های شرطی را نیز شامل شود. از این رو، همان‌گونه که تناقض «الجزئی جزئی» و «الجزئی کلی» با تبیین تفاوت حمل ذاتی اولی و حمل شایع حل می‌شود، تناقض قضیه «اگر چیزی جزئی باشد، جزئی است» با قضیه «اگر چیزی جزئی باشد، کلی است» با تبیین تفاوت قضیه شرطی ذاتی اولی با قضیه شرطی

شایع صناعی قابل حل است.

این ادعا، این شاهد را نیز با خود دارد که همه تقسیمات، ویژگی‌ها و مباحثی که پیش‌تر در قضایای حمل ذاتی اولی و حمل شایع صناعی مطرح شد، در قضایای شرطی به همان صورت، قابل بررسی است. بنابراین، می‌توانیم قضیه شرطی ذاتی اولی و شایع را نیز این گونه تعریف کنیم: اگر مفاد قضیه شرطی به گونه‌ای باشد که ارتباط مقدم و تالی را از جهت اتحاد مفهومی یا ماهوی آنها نشان دهد، قضیه شرطی ذاتی اولی است و اگر مراد از آن، اتحاد مصداقی و وجودی باشد، قضیه شرطی، شایع صناعی است.

۲. بازگشت قضایای شرطی به حملی

راه دوم، این است که بگوییم قضایای شرطی به لحاظ محتوا و مفهوم قابل بازگشت به قضایای حملی اند یا همان قضایای حملی اند. به دیگر سخن، در مقام فهم، همه قضایا به صورت حملی درک می‌شوند، ولی به هنگام تنظیم و تنسيق عبارتی، قضایا، به دو گونه شرطی و حملی بیان می‌شوند.

حمل ذاتی اولی نظری (غیر بدیهی)

با توجه به تعریفی که از حمل ذاتی اولی ارائه شد، نخست به نظر می‌رسد همه حمل‌های ذاتی اولی باید بدیهی باشند؛ زیرا در هر حملی، یا موضوع و محمول قضیه، تصور شده اند یا نشده اند. اگر تصور نشده باشند، حمل معنا ندارد و اگر تصور شده باشند، درستی یا نادرستی حمل آن، نیز معلوم است. بنابراین، قضایای ذاتی اولی از قضایایی هستند که تصور موضوع و محمول برای تصدیق آنها کافی است؛ یعنی بدیهیات اولیه هستند.

اما، چه بسا گفته شود استدلال فوق برای بدیهی دانستن همه حمل‌های ذاتی اولی کافی نیست، زیرا صورت سوّمی متصور است و آن اینکه موضوع به اجمال تصور شده باشد و علم به کنه ذاتیات آن نیازمند اکتساب باشد. شاید مراد محقق داماد درباره برخی از حمل‌های ذاتی اولی که می‌گوید: «... فاذا اعتبر بين المفهومات المتغايرة في جليل النظر ربما احتيج لتعيين الايجاب او السلب الى تدقيقه كما يقال الوجود هو المهية...»^{۵۸} همین فرض باشد. به همین دلیل، مدرس زنوزی نیز

می گوید: «... منه [ای من الحمل الذاتی الاولی] ما لایکون اولیاً صدقه و لا کذب، کحمل الحیوان الناطق علی الانسان بهذا الحمل قبل تصویره بکنهه...»^{۵۹}.

برابر این دیدگاه، فرض حمل ذاتی اولی غیر بدیهی، فرضی متناقض نیست. بنابراین، چه بسا برخی از مصادیق آن، بدیهی نباشند.

به هر حال، نباید فراموش کرد که حمل ذاتی دانستن یک قضیه، مستلزم بدیهی دانستن آن است؛ زیرا مفهوم ذاتی اولی دانستن، در واقع دانستن این است که مفهوم محمول در موضوع هست یا عین آن است و دانستن این مطلب، همان علم به صحت مفاد قضیه است و به برهان نیازی ندارد. بنابراین، ادعای حمل ذاتی اولی بودن یک قضیه خاص، مستلزم ادعای بداهت آن است. همان گونه که امکان بدیهی نبودن قضایای تحلیلی چنین است.

برابر این مبنا، شاید مراد از اولی الصدق بودن که به معنای بدیهی بودن صدق حمل های اولی ذاتی است نیز همین باشد؛ نه اینکه هر چه در واقع ذاتی است، بدیهی نیز هست. توجیه دیگر برای این مبنا می تواند این باشد که افزودن قید اولی، با توجه به غالب موارد است.

ممکن است گفته شود حمل اولی ذاتی، شامل ذاتیات کشف نشده نمی شود؛ زیرا ملاک حمل ذاتی اولی، اتحاد مفهومی است و ملاک در ذاتیةالمحمول، ذاتی بودن محمول است و در برابر حمل ذاتی اولی، حمل شایع است، اما در برابر ذاتیةالمحمول، عرضیةالمحمول است. بنابراین، حیثیت اصلی این تقسیم منطقی و معرفت شناسانه است. برخلاف بحث تقسیم قضایا به ذاتیةالمحمول و عرضیةالمحمول که بیشتر جنبه هستی شناسانه دارد. بنابراین، همه حمل های ذاتی اولی بدیهی هستند. به ویژه آنکه در حمل اولی ذاتی، اولی بودن، شرط شده است.

البته شاید بتوان به این اشکال این گونه پاسخ داد که نتیجه این امر آن است که «ذاتی اولی بودن» نسبی باشد؛ یعنی یک قضیه نسبت به شخصی، ذاتی اولی و نسبت به دیگری، شایع صناعتی باشد. لازمه این امر آن است که شق ثالثی از حمل وجود داشته باشد که این نتیجه و این لازمه، پذیرفتنی نیست. بنابراین، بهتر است سخن مدرس زنوزی را بپذیریم که ممکن است حمل ذاتی اولی بدیهی نباشد؛ یعنی ممکن است نخست به ذاتی اولی بودن آن آگاهی نداشته باشیم.

اختصاص نداشتن حمل ذاتی اولی به قضایای صادق و موجب

از عبارت‌های بزرگان منطق برمی‌آید که حتی صادق بودن حمل‌های ذاتی اولی ضرورتی ندارد؛ زیرا در وجه تسمیه حمل ذاتی اولی به «اولی» می‌گویند: «لانه اولی الصدق أو الکذب». این عبارت را پیش‌تر از محقق داماد نقل کردیم و دیگران نیز از او در این عبارت پیروی کرده‌اند. قضیه «انسان ناطق نیست» مثال خوبی برای حمل ذاتی اولی کاذب است.

مشابه بحثی که در قضایای تحلیلی درباره قضایای سالبه مطرح است که آیات تعریف تحلیلی چگونه بر قضایای سالبه تطبیق می‌شود، در بحث از حمل ذاتی اولی نیز مطرح است. برابر تعریف، تنها به قضایایی، حمل ذاتی اولی اطلاق می‌شود که در آن، حکم، به اتحاد مفهومی موضوع و محمول باشد، اما در قضایای سالبه، حکم به نبود اتحاد است، اما به نظر می‌رسد این مشکل را با توجه به حیثیت معرفت‌شناسی می‌توان حل کرد؛ زیرا مبنای مادر تقسیم حمل به ذاتی اولی و شایع صنایع این است که حمل یا نبود حمل در برخی از قضایا، بر اساس اتحاد یا نبود اتحاد مفهومی و در برخی دیگر، بر اساس اتحاد یا نبود اتحاد مصداقی است و نوع حکم در اینجا اهمیتی ندارد؛ یعنی این حکم می‌تواند حکم به ایجاب، یا سلب و حکم به صدق یا، کذب باشد. پس قضایای حمل ذاتی اولی، شامل قضایای سالبه و کاذب نیز می‌گردد.

قضایایی که تنها حمل اولی صادقند

برخی از منطق‌دانان به این نکته توجه داده‌اند که مصداق‌های حمل‌های ذاتی اولی و شایع صنایع متفاوت‌اند. برخی از نمونه‌های این دو نوع حمل، با تعدد لحاظ قابل جمع با دیگری است، اما برخی دیگر این گونه نیستند. برای مثال، قضیه «اللامفهوم هو اللامفهوم» و «الجزئی جزئی» را تنها به حمل ذاتی اولی صادق می‌دانند؛ زیرا مصداق جزئی، به حمل شایع، تنها در ذهن است که کلی است و در قضیه «اللامفهوم هو اللامفهوم» اللامفهوم به حمل شایع مفهوم است، نه لامفهوم.^{۶۰} پس تنها به حمل ذاتی اولی، صادق است.

۱. لحاظ سوم در حمل ذاتی اولی

جالب اینکه مطلب فوق با تعریف مشهور از حمل ذاتی اولی مطابق است، اما برابر تعریف دوم

(یعنی حمل مفهوم بر مفهوم)، در مثال «الجزئی جزئی» و «اللامفهوم هو اللامفهوم» و مثال‌های دیگری از این نوع، سه لحاظ می‌توان در نظر گرفت:

لحاظ اول، همان ذاتی اولی است که صادق است؛ لحاظ دوم، حمل شایع صناعی به معنای مصداق ذهنی است که در مثال اول کلی به لحاظ مصداق ذهنی، جزئی کلی است و در مثال دوم اللامفهوم، مفهوم است و در این صورت، الجزئی جزئی و اللامفهوم هو اللامفهوم به حمل شایع کاذب است؛ لحاظ سوم، اعتبار دیگری از حمل شایع در حمل الشیء علی نفسه است که مفاد آن این است که هر چیزی در خارج، خودش، خودش است، در اینجا مصداق را از جهت «ما به ينظر» در نظر نمی‌گیریم تا مراد، مصداق خارجی آن باشد که کلی است. همچنین مفهوم آن را نیز در نظر نمی‌گیریم که حمل ذاتی اولی باشد، بلکه آن را به عنوان موجودی ذهنی در نظر می‌گیریم که نگاه استقلالی به آن کرده‌ایم. به بیان دیگر، با لحاظ «الیه ينظر» به آن می‌نگریم. این نیز مصداق دیگری از حمل شایع صناعی است که در مثال فوق مفهوم «الجزئی» به نحوی «مرآة» برای آن است.

نسبت حمل ذاتی اولی با قضایای تحلیلی

پیش از مقایسه این دو نوع تقسیم، به این نکته توجه می‌دهیم که چون، منظور از «ذاتی» در حمل ذاتی اولی، همان ذاتی باب ایساغوجی است و «ذاتی» به این معنا (با توجه به اختصاص نداشتن آن به ماهیت، بلکه امکان تعمیم آن به مفاهیم) تنها شامل قضایایی می‌شود که محمول مندرج در موضوع یا مساوی آن باشد، حمل ذاتی اولی و شایع صناعی، صرفاً با قضایای تحلیلی و ترکیبی به مفهوم اخص آن (معنای کانتی)^{۶۱} قابل مقایسه است.

با توجه به نکته پیش گفته و تعریف‌ها و ویژگی‌هایی که برای هر کدام از این دو تقسیم می‌توان بیان کرد،^{۶۲} باید گفت: این دو تقسیم، تفاوت‌ها و شباهت‌هایی در مصداق، مفهوم و ویژگی‌ها دارند. این تفاوت‌ها و شباهت‌ها عبارتند از:

الف) تفاوت نسبت میان قضیه تحلیلی و ترکیبی با نسبت میان حمل ذاتی اولی و شایع صناعی
گفته شد که دو تعریف از حمل ذاتی اولی و شایع صناعی وجود دارد و در مصداق اتحاد میان موضوع و محمول در تعریف اول هم دو دیدگاه است. برابر تعریف اول، حمل ذاتی اولی، قضیه‌ای

است که مفهوم موضوع و محمول آن متحد باشند. اگر مراد از اتحاد این باشد که در محمول تمام موضوع آمده باشد (بنابر باور و مثال‌های قدما) قضیه تحلیلی، به معنای أخص آن، غیر از حمل ذاتی اولی است؛ چون کانت آن را شامل اجزای ذات هم می‌داند، اما برابر نظر علامه طباطبایی و استاد جوادی آملی که در صورت حمل جنس و فصل بر ذات هم، قضیه را حمل ذاتی اولی بدانیم، حمل ذاتی اولی و شایع صناعی، با حمل تحلیلی و ترکیبی یکی می‌شود و نسبت اولی به شایع، هم با نسبت تحلیلی به ترکیبی یکسان است. اما بنابر تعریف استاد مصباح، نسبت تحلیلی و ترکیبی غیر از نسبت حمل اولی و حمل شایع است؛ زیرا برابر تعریف ایشان، عینیت موضوع و محمول یا اندراج مفهوم محمول در موضوع را نمی‌توان به عنوان ملاک جامع و مانع برای تشخیص حمل ذاتی اولی و تفکیک آن از حمل شایع صناعی در نظر گرفت، بلکه لحاظ اتحاد مفهومی، ملاک اصلی تفاوت این دو حمل است. بنابراین، نسبت میان خود حمل ذاتی اولی و حمل شایع صناعی، عموم و خصوص مطلق است. این در حالی است که برابر هیچ یک از تعریف‌های قضایای تحلیلی و ترکیبی مصداق هیچ کدام از این دو نمی‌تواند مصداق دیگری نیز به شمار آید و تعریف حمل ذاتی اولی با تعریف قضایای تحلیلی، اشتراکی ندارد و تعریف حمل شایع صناعی هم با تعریف قضایای ترکیبی، اشتراکی ندارد؛ هر چند لازمه حمل ذاتی اولی بودن، عینیت موضوع و محمول یا، مندرج بودن مفهوم محمول در مفهوم موضوع است، اما این لازم لازمی عام است که شامل برخی از حمل‌های شایع نیز می‌شود و با توجه به این لازم عام، همه حمل‌های ذاتی اولی، از قضایای تحلیلی به معنای أخص آن هستند و اما قضایای تحلیلی، تنها در صورت لحاظ اتحاد مفهومی موضوع و محمول آنها، حمل ذاتی اولی اند و با توجه به این شرط، برخی از حمل‌های شایع نیز می‌توانند قضیه تحلیلی باشند.

ب) تفاوت حمل ذاتی اولی و قضایای تحلیلی در گزارش از عالم واقع

به گمان فیلسوفان غرب، قضایای تحلیلی به معنای کانتی آن، گزارشی از عالم واقع نمی‌دهند.^{۶۳} برابر تعریف و کاربردهایی که آنان از قضایای تحلیلی دارند، نهایت این است که بگوییم قضایای تحلیلی حاوی دانش افزوده‌ای بر آنچه در موضوع وجود دارد نیستند؛ نه اینکه این قضایا، ربطی به

انعکاس عالم واقع ندارند، برخی برای تقریر این مشکل، گفته‌اند در قضایای تحلیلی، تنها مفهومی را بر مفهوم یکسان با آن حمل کرده‌ایم. پس، در واقع، گزارش ما، تنها از حال و وضع ذهن و ارتباط مفهومی با مفهوم دیگر در ذهن است.

ر مقایسه این بحث با آنچه در حمل ذاتی اولی و شایع صناعی داریم، می‌توان گفت: به نظر کانت، قضیه تحلیلی، مشابه حمل ذاتی اولی، بنا به تعریف مشهور است، نه مشابه حمل ذاتی اولی به معنای حمل مفهوم بر مفهوم. آری در قضیه‌ای که موضوع و محمول اتحاد دارند و در آن حمل مفهوم بر مفهوم، لحاظ شده است، از این حیث، گزارشی از عالم واقع ندارند. اما، چنین نیست که در هر قضیه‌ای که به گونه‌ای اتحادی مفهومی میان موضوع و محمول وجود دارد، تنها باید حمل مفهوم بر مفهوم را لحاظ کرد، بلکه در همین قضایا، می‌توان اتحاد وجودی و مصداقی را در نظر گرفت.

البته، این پاسخ بر اساس حیث منطقی است، اما از نظر معرفت‌شناسی، گزارش مفاهیم از واقع مهم است که تابع ادله معرفت‌شناسی ما بر درستی این گزارش در موارد صادق آن است.

بنابراین، این تفاوت در میان گفته‌های فیلسوفان غرب درباره قضایای تحلیلی و نظر منطقدانان مسلمان درباره حمل ذاتی اولی، وجود دارد که فیلسوفان غرب به غلط، معتقدند قضایای تحلیلی گزارشی از عالم واقع نمی‌دهد، اما برابر نظر مشهور منطقدانان مسلمان، حمل‌های ذاتی اولی، اساساً به شرط گزارش از واقع صادق‌اند و بنابر تعریف خاص از حمل ذاتی اولی (حمل مفهوم بر مفهوم)، حمل ذاتی اولی همان حیث حمل مفهوم بر مفهوم یک قضیه است و همان قضیه از حیث دیگری، حاوی گزارش از واقع است و در این صورت، حمل ذاتی اولی و شایع صناعی دو لحاظ از یک قضیه‌اند.

ج) شباهت دو تقسیم در تعمیم به قضایای شرطی

با توجه به دلایلی که پیش‌تر گذشت قید «حمل» در حمل ذاتی و شایع قابل حذف است؛ یعنی این دو نوع حمل را می‌توان به قضایای شرطی هم تعمیم داد. بحث از این تعمیم، به طور مستقیم در آثار مسلمانان مطرح نشده است، اما کلیت بازگشت قضایای شرطی به حملی، از زمان فارابی مورد

توجه بوده است و شیخ اشراق و قطب‌الدین شیرازی بدان تصریح کرده‌اند.^{۶۴} این هم از امتیازات مسلمانان در طرح این بحث است، اما فیلسوفان غربی برای رفع این مشکل، ناچار شده‌اند که تعریف تحلیلی و ترکیبی را تغییر دهند^{۶۵} که این راه حل نیز آن گونه که در جای خود نشان داده‌ایم، مشکلی را حل نمی‌کند.^{۶۶}

د) شباهت دو تقسیم در داشتن نسبت یا «تعریف»

نسبتی که میان گزاره‌های تحلیلی و «تعریف» در فلسفه غرب بیان شده است، از حمل‌های ذاتی اولی نیز قابل استفاده است؛ زیرا حمل ذاتی اولی در محمول، از مفاهیم یا ماهیت‌های مقوم موضوع یا مساوی آن است. هر چند این ویژگی، با توجه به تعریف مختار، در قضایای تحلیلی کاملاً منطبق نیست.

ه) امتیاز منطق مسلمانان در تفصیل بحث از «حمل‌الشیء علی نفسه»

بحث تفصیلی در زمینه «حمل‌الشیء علی نفسه» و نکته سنجی‌های منطق دانان مسلمان درباره این نوع خاص از حمل که آن را پیش‌تر در بحث «کیفیت تغایر موضوع و محمول» مطرح کردیم، نیز از امتیازات منطق و فلسفه اسلامی است.

و) برتری ملاک حمل اولی ذاتی بر ملاک تحلیلی بودن

منطق دانان مسلمان ملاک حمل ذاتی اولی را، اتحاد (یا ارتباط) مفهومی موضوع و محمول دانسته‌اند. این ملاک و این بیان، زمینه‌ساز تعمیم به قضایای سالبه و کاذبه، بدون هیچ مؤونه‌ای است؛ در حالی که ملاک‌های یاد شده در توضیح قضایای تحلیلی، به ویژه در مفهوم کانتی آن (مفهوم أخص)، به گونه‌ای است که تعمیم آن به سالبه و کاذبه مستلزم مؤونه زیادی است؛ زیرا مثلاً در قضیه سالبه «انسان، لایحیوان نیست» و در قضیه کاذبه «انسان لایحیوان است»، هر چند در اولی صدق و در دومی کذب قضیه روشن است، مفهوم «لایحیوان» در مفهوم «انسان» وجود ندارد و تعریف کانت، شامل این قضایا نمی‌شود.

ز) تفاوت در هدف (امتیاز تقسیم به اولی و شایع در تأمین اهداف)

هدف از تقسیم احکام به تحلیلی و ترکیبی، دستیابی به منشأ صدق قضایا و احکام ضروری و پیشین است؛ در حالی که هدف از تقسیم قضایای حملیه، به ذاتی اولی و شایع صنایع، زدودن برخی

دشواری‌های فلسفی در هستی‌شناسی همچون قول به وجود ذهنی و تفکیک تناقض‌های ظاهری از تناقض‌های واقعی در منطقی است که نتیجه آن، تفکیک صدق و کذب به لحاظ ارتباط مفهومی از صدق و کذب به لحاظ ارتباط مصداقی است.

بنابراین، میان هدف تقسیم قضایای تحلیلی و ترکیبی و تقسیم قضایای حملی به ذاتی اولی و شایع صناعی نیز اشتراکی وجود ندارد، اما باید دانست بیشتر هدف‌های دنبال شده از طریق تقسیم احکام به تحلیلی و ترکیبی در معنای کانتی آن، از طریق تقسیم قضایا، به ذاتی اولی و شایع صناعی کاملاً قابل تأمین است؛ زیرا هدف از تقسیم قضایا به تحلیلی و ترکیبی، دستیابی به قضایای ضروری و پیشین و دستیابی به منشأ صدق قضایاست و چون در حمل‌های ذاتی اولی و حمل‌های شایع بالذات، محمول، ذاتی موضوع است، می‌توان گفت این دو نوع حمل، از قضایای ضروری و پیشین‌اند و حمل‌های شایع صناعی نیز دو دسته‌اند: در برخی از آنها، محمول از لوازم ذات موضوع است که تشخیص ضرورت و صدق آن با مراجعه به معنای آن ممکن است و برخی دیگر از حمل‌های شایع، این‌گونه نیستند.

پس، با در نظر گرفتن هر دو اطلاق در تقسیم قضایا به ذاتی اولی و شایع صناعی، هدف‌های مورد نظر در تقسیم قضایا به تحلیلی و ترکیبی دقیق‌تر و کامل‌تر تأمین می‌شود؛ در حالی که تقسیم قضایا به تحلیلی و ترکیبی نمی‌تواند اهداف تقسیم قضایا به ذاتی اولی و شایع صناعی را تأمین کند؛ زیرا فرق گذاشتن میان اتحاد مفهومی و اتحاد مصداقی و فرق گذاردن میان حمل مفهومی بر مفهوم و حمل مصداق بر مصداق (از طریق مفهوم) افزون بر فواید معرفت‌شناختی، زمینه‌ساز حل مسائل فلسفی و منطقی پیش‌گفته است و از رهگذر تقسیم قضایا به تحلیلی و ترکیبی، این فایده‌ها به دست نخواهد آمد.

نتیجه‌گیری

تقسیم قضایا به ذاتی اولی و شایع صناعی فایده‌های فراوان هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و منطقی دارد؛ در حالی که تقسیم احکام به تحلیلی و ترکیبی به فرض که به معنای عام یا اعم آن^{۶۷} نیز

تعمیم داده شود، تنها فایده معرفت شناختی دارد و در دانش معرفت شناسی نیز به اندازه آن تقسیم، دقت و جامعیت ندارد. بنابراین، تقسیم قضایا به ذاتی اولی و شایع همه مزایای تقسیم قضایا به تحلیلی و ترکیبی به معنای کانتی را دارد، ولی آن تقسیم همه مزایای این تقسیم را ندارد. جالب اینکه ما در اینجا، در صدد اثبات واقع‌نمایی حمل‌های ذاتی اولی یا شایع صنایع، به لحاظ معرفت‌شناختی نبوده‌ایم، بلکه، تنها در پی بررسی این نکته بوده‌ایم که آیا لحاظ اتحاد مفهومی موضوع و محمول، می‌تواند مانعی برای واقع‌نمایی این نوع قضیه به شمار آید یا خیر؟ به طور کلی، به نظر می‌رسد هیچ‌کدام از بحث تحلیلی و ترکیبی و بحث حمل ذاتی اولی و شایع صنایع، به طور مستقیم در پی اثبات یا نفی مطابقت یا عدم مطابقت قضیه با واقع نیستند، بلکه اساساً این دو تقسیم، به لحاظ حیثیت‌های منطقی و معناشناختی انجام شده است که البته بحث‌های معرفت‌شناسی از آن متأثر خواهند شد و خود به مبنای معرفت‌شناختی در اثبات صدق نیاز دارند که بررسی آنها از موضوع این مقاله خارج است، اما بی‌گمان در سیاق کلام ما، مبنای معرفت‌شناسی مشهور تلقی به قبول شده است؛ زیرا مجال اثبات آن در اینجا نیست.

پی‌نوشت‌ها

۱. از استاد ارجمند آقای دکتر احمد احمدی و استاد گرانقدر آقای غلامرضا فیاضی که در تهیه این نوشتار از دیدگاه‌ها و رهنمودهایشان بهره برده‌ام، قدر دانی می‌کنم.
۲. مراد، تعریف آیه‌الله مصباح یزدی از حمل ذاتی اولی و حمل شایع صناعتی است که در ادامه بدان خواهیم پرداخت.
۳. عبدالمحسن مشکوة‌الدینی، *منطق نوین*، ص ۱۷۹.
۴. منوچهر بزرگ‌مهر، *فلسفه تحلیل منطقی*، ص ۶-۱۵.
۵. یکی از اهداف تفکیک قضایا به تحلیلی و ترکیبی، نشان دادن فرق میان قضایائی است که ملاک و لحاظ حمل آنها، اتحاد مفهومی با قضایایی است که ملاک و لحاظ حمل آنها اتحاد مصداقی است. این هدف مطابق با تعریف آیه‌الله مصباح یزدی تأمین می‌شود.
۶. آقاعلی مدرس زنوزی، «رسائل و تعلیقات» در *مجموعه مصنفات حکیم مؤسس آقاعلی مدرس طهرانی*، تصحیح: محسن کدیور، ج ۲، مقدمه، ص ۴۷.
- جای شگفتی است با وجود اینکه مدرس زنوزی رحمته‌الله در *رساله حملیه*، عبارت صریحی از محقق دوانی در تعریف و تبیین حمل شایع و حمل ذاتی اولی آورده است و مقدمه‌نویس، در اینجا در مقام بررسی مطالب همین رساله بوده است، ابتکار این تفکیک را به صدر المتألهین نسبت می‌دهد.
۷. جلال‌الدین الدوانی، «حاشیه‌المحقق الدوانی علی حاشیه‌الشریف الجرجانی علی شرح القطب» در *شروح الشمسیه*، ج ۲، ص ۲۷۲.
۸. مدرس زنوزی، *رساله حملیه*، ص ۲۶-۲۷ و همچنین ر.ک: همان، ص ۹-۲۷.
۹. میرمحمدباقر میرداماد، «الافق المبین» در *مصنّفات میرداماد*، به اهتمام عبداللّه نوری، ج ۲، ص ۲۶-۲۷.
۱۰. همان، ص ۲۶؛ صدرالدین شیرازی، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه* ج ۱، ص ۲۹۳.
۱۱. همان.
۱۲. صدرالدین شیرازی، همان، ج ۱، ص ۲۹۳؛ ملاهادی سبزواری، *شرح المنظومه*، ج ۱، ص ۳۹۳.
۱۳. میرمحمدباقر میرداماد، «الافق المبین» در *مصنّفات میرداماد*، به اهتمام عبداللّه نوری، ج ۲، ص ۲۶-۲۷.
۱۴. همان.
۱۵. ملاعلی نوری، «وحدت وجود»، در *منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران*، ج ۴، ص ۶۴۱-۶۴۲.
۱۶. محمدتقی مصباح یزدی، *تعلیقه علی نهایه‌الحکمة*، تعلیقه ۳۵، ص ۵۰-۵۱.
۱۷. همان.

۱۸. ابن سهلان الساوی، زین الدین عمر، *البصائر النصيرية في علم المنطق*، تعلیقه محمد عبده، ص ۲۴۱.
۱۹. ر.ک: ابن سینا، «القصيدة المزوجة في المنطق»، در *منطق المشرفين و القصيدة المزوجة في المنطق*، ص ۱۵.
۲۰. میر محمدباقر میرداماد، «الافق المبين» در *مصنّفات میرداماد*، به اهتمام عبداللّه نوری، ج ۲، ص ۲۶-۲۷؛ نیز ر.ک: صدرالدین شیرازی، *اسفار* ج ۱، ص ۲۹۳؛ ملاحادی سبزواری، *شرح المنظومة*، ج ۲، ص ۳۹۲-۳۹۳.
۲۱. آقاعلی مدرس زنوزی، *رساله حملیه*، ص ۵۴-۵۵؛ همو، «اصول الحکم فی شرح اثولوجیا»، در *مجموعه مصنّفات حکیم آقاعلی مدرس طهرانی*، ج ۳، ص ۱۷۶.
۲۲. سید محمدحسین طباطبایی، *نهاية الحکمة*، تصحیح و تعلیق غلامرضا الفیاضی، ج ۲، ص ۵۴۱-۵۴۳.
۲۳. محمدتقی مصباح یزدی، *دروس فلسفه*، ص ۴۹.
۲۴. عبداللّه جوادی آملی، *رحیق مختوم*، تنظیم و تدوین: حمید پارسانیا، بخش دوم از جلد دوم، ص ۱۰۲.
۲۵. همان.
۲۶. صدرالدین شیرازی، «المسائل القدسیة»، در *رسائل فلسفی*، ص ۴۵؛ نیز ر.ک: مدرس زنوزی، *رساله حملیه*، ص ۵۴-۵۵؛ همو، «اصول الحکم فی شرح اثولوجیا»، در *مجموعه مصنّفات حکیم آقاعلی مدرس طهرانی*، ج ۳، ص ۱۷۶؛ محمدحسین طباطبایی، *نهاية الحکمة*، ج ۲، ص ۵۴۱-۵۴۳؛ محمدتقی مصباح یزدی، *دروس فلسفه*، ص ۴۹؛ عبداللّه جوادی آملی، *رحیق مختوم*، تنظیم و تدوین: حمید پارسانیا، بخش دوم از جلد دوم، ص ۱۰۲.
۲۷. صدرالدین شیرازی، «المسائل القدسیة»، در *رسائل فلسفی*، ص ۴۵؛ نیز ر.ک: میر محمدباقر میرداماد، «الافق المبين» در *مصنّفات میرداماد*، به اهتمام عبداللّه نوری، ج ۲، ص ۲۶؛ ملاحادی سبزواری، *شرح المنظومة*، ص ۳۹۲-۳۹۳؛ مدرس زنوزی، *رساله حملیه*، ص ۵۴-۵۵؛ همو، «اصول الحکم فی شرح اثولوجیا»، در *مجموعه مصنّفات حکیم آقاعلی مدرس طهرانی*، ج ۳، ص ۱۷۶؛ محمدحسین طباطبایی، *نهاية الحکمة*، ج ۲، ص ۵۴۱-۵۴۳.
۲۸. ملاحادی سبزواری، «تعلیقات علی الحکمة المتعالیة» در *اسفار*، پاورقی ۳، ج ۱، ص ۲۹۳؛ مدرس زنوزی، «اصول الحکم فی شرح اثولوجیا»، در *مجموعه مصنّفات حکیم آقاعلی مدرس طهرانی*، ج ۳، ص ۱۷۶.
۲۹. ملاحادی سبزواری، «تعلیقات علی الحکمة المتعالیة» در *اسفار*، پاورقی ۳، ج ۱، ص ۲۹۳.
۳۰. میر محمدباقر میرداماد، «الافق المبين» در *مصنّفات میرداماد*، به اهتمام عبداللّه نوری، ج ۲، ص ۲۶.
۳۱. صدرالدین شیرازی، *اسفار*، ج ۱، ص ۲۹۳.
۳۲. محمدتقی مصباح یزدی، *دروس فلسفه*، ص ۴۹.
۳۳. آقاعلی مدرس زنوزی، *رساله حملیه*، ص ۵۴-۵۵؛ همو، «اصول الحکم فی شرح اثولوجیا»، در *مجموعه مصنّفات حکیم آقاعلی مدرس طهرانی*، ج ۳، ص ۱۷۶.
۳۴. میر محمدباقر میرداماد، «الافق المبين» در *مصنّفات میرداماد*، به اهتمام عبداللّه نوری، ج ۲، ص ۲۶.

۳۵. صدرالدین شیرازی، *اسفار*، ج ۱، ص ۲۹۳.
۳۶. محمد حسین طباطبایی، *نهایة الحکمة*، ج ۲، ص ۵۴۱-۵۴۳.
۳۷. محمد تقی مصباح یزدی، *دروس فلسفه*، ص ۴۹.
۳۸. عبدالله جوادی آملی، *رحیق مختوم*، تنظیم و تدوین: حمید پارسانیا، بخش دوم از جلد دوم، ص ۱۰۲.
۳۹. محمد حسین طباطبایی، *نهایة الحکمة*، ج ۲، ص ۵۴۲.
۴۰. میر محمدباقر میرداماد، «الافق المبین» در *مصنّفات میرداماد*، به اهتمام عبدالله نوری، ج ۲، ص ۲۶.
۴۱. محمد حسین طباطبایی، *نهایة الحکمة*، ج ۲، ص ۵۴۱.
۴۲. محمد تقی مصباح یزدی، *دروس فلسفه*، ص ۴۹.
۴۳. عبدالله جوادی آملی، *رحیق مختوم*، تنظیم و تدوین: حمید پارسانیا، بخش دوم از جلد دوم، ص ۹۲-۹۳ و ۱۰۲.
۴۴. آقاعلی مدرس زنوزی، *رساله حملیه*، ص ۱۲.
۴۵. همان، ص ۱۰-۱۱.
۴۶. همان، ص ۱۰-۲۷.
۴۷. میر محمدباقر میرداماد، «الافق المبین» در *مصنّفات میرداماد*، به اهتمام عبدالله نوری، ج ۲، ص ۲۶.
۴۸. همان.
۴۹. آقاعلی مدرس زنوزی، *رساله حملیه*، ص ۱۰-۱۱.
۵۰. همان، ص ۲۱.
۵۱. همان، ص ۱۴.
۵۲. میر محمدباقر میرداماد، «الافق المبین» در *مصنّفات میرداماد*، به اهتمام عبدالله نوری، ج ۲، ص ۲۶.
۵۳. همان.
۵۴. همان.
۵۵. صدرالدین شیرازی، «تعلیقات صدرالحکماء المتألهین علی شرح حکمة الاشراق»، در *شرح حکمة الاشراق*، تصحیح حسین ضیائی تربتی، ص ۶۷.
۵۶. ملاهادی سبزواری، *شرح المنظومة*، ص ۳۹۲-۳۹۳.
۵۷. محمد حسین طباطبایی، *نهایة الحکمة*، ج ۲، ص ۵۴۱-۵۴۲.
۵۸. میر محمدباقر میرداماد، «الافق المبین» در *مصنّفات میرداماد*، به اهتمام عبدالله نوری، ج ۲، ص ۲۶.
۵۹. آقاعلی مدرس زنوزی، *رساله حملیه*، ص ۱۲.
۶۰. میر محمدباقر میرداماد، «الافق المبین» در *مصنّفات میرداماد*، به اهتمام عبدالله نوری، ج ۲، ص ۲۶.

۶۱. منظور از معنای کانتی، این است که تنها، قضیه‌ای تحلیلی است که مفهوم محمول در موضوع باشد یا موضوع و محمول قضیه، مفهوم یکسانی داشته باشند. به این معنا، تحلیلی، شامل قضایایی که محمول از لوازم ثبوتی یا عدمی (نقیض یا متضاد موضوع) باشد نمی‌گردد و بالتبع شامل قضایای سالبه هم نمی‌شود. هر چند خود کانت، تصور می‌کند که تعریف او، می‌تواند قضایای سالبه را نیز دربر گیرد:

Immanuel Kant, *Prolegomena to any future metaphysics*, Translated by Gary Hatfield, (Cambridge University Press, 2004), 4:266, P16 & 2:269, P16; Immanuel, Kant, *Critique of pure reason*, Translated by Norman Kemp Smith, (New York: 'ST Martin's Press, 1965), B10 –11, P48 & B190 – 191, p 190.

۶۲. ر.ک: احمد ابوترابی، *ماهیت قضایای تحلیلی نزد فلاسفه غرب و منطق‌دانان مسلمان*، فصل دوم تا یازدهم، ص ۳۹-۲۵۵.

63. Immanuel Kant, *Prolegomena...*, 4:266, P16; Gottfried Wilhelm Von Leibniz, *New essays on human understanding*, Translated and edited by Remnant, Peter and Jonathan, Bennett, (USA: Cambridge University Press, 1989), Chapter2, P 361;

کارنپ، رودولف، غلبه بر متافیزیک از طریق تحلیل منطقی زبان، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، در *نظری اجمالی و انتقادی به پوزیتیویسم منطقی*، ص ۴۶-۴۷؛

Alfred Jules Ayer, *Language truth and logic*, (USA – New York: Dover Publications Inc, 1949), PP 85–87; Frederick S.J Copleston, *A history of philosophy*, (New York and...: An image book doubleday, 1960), VOL4, P. 87–79.

۶۴. ر.ک: شهاب‌الدین یحیی سهروردی، «حکمة الاشراق» در شرح *حکمة الاشراق*، ص ۷۰؛ قطب‌الدین شیرازی، *شرح حکمة الاشراق*، ص ۷۰.

65. Alfred Jules Ayer, *Ibid*, P. 78; John Hospers, *An introduction to philosophical analysis*, (Prentice – Hall Inc & Englewood Cliffs, N.J, 1967), 2nd, P. 162; Hamlyn, *A priori and a posteriori*, in *The encyclopedia of philosophy* edited by Edwards, Paul, (New York: Macmillan and free press – London: Collier Macmillan, 1972), P. 108; Georges Ray, *The analytic / synthetic distinction*, in *Stanford encyclopedia of philosophy*; <http://plato.stanford.edu>.

۶۶. ر.ک: احمد ابوترابی، *ماهیت قضایای تحلیلی نزد فلاسفه غرب و منطق‌دانان مسلمان*، فصل چهارم، ص ۹۶-۹۷.

۶۷. مراد از معنای عام تحلیلی – مختار نگارنده از تعریف قضیه تحلیلی – این تعریف است: «هر گاه محمول قضیه عین موضوع، یا جزء موضوع، یا از لوازم بین ثبوتی یا عدمی موضوع باشد، قضیه تحلیلی است» و مراد از معنای اعم، همین تعریف است. با این تفاوت که در آن قید «بین» وجود ندارد، بلکه لوازم «غیر بین» را هم شامل می‌شود و مطابق با آن، همه قضایای برهانی را نیز دربر می‌گیرد. معنای اعم را می‌توان، همان تحلیلی به معنای قدمای منطق‌دانان مسلمان دانست که در واقع محمول آن همان، ذاتی باب برهان است و تحلیلی به معنای لایب‌نیستی را هم می‌توان به همین معنا دانست. البته این تفصیل در بیان و کلام قدمای از منطق‌دانان و لایب‌نیس نیست. ر.ک: احمد ابوترابی، *ماهیت قضایای تحلیلی نزد فلاسفه غرب و منطق‌دانان مسلمان*، فصل دوم.

منابع

۱. ابوترابی، احمد، ماهیت قضایای تحلیلی نزد فلاسفه غرب و منطق دانان مسلمان، رساله دکتری، رشته فلسفه تطبیقی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۶ ش.
۲. ابن سینا، رئیس ابی علی، «القصیده المزدوجة فی المنطق» در منطق المشرقیین و القصیده المزدوجة فی المنطق، قم، منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، الطبعة الثانية، ۱۴۰۵ ق.
۳. بزرگمهر، منوچهر، فلسفه تحلیل منطقی، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۵۷ ش.
۴. جوادی آملی، عبداللّه، ریحیق مختوم (شرح حکمت متعالیه)، تنظیم و تدوین حمید پارسانیا، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۵ ش - ۱۴۱۷ ق.
۵. دوانی، جلال الدین، «حاشیه المحقق الدوانی علی حاشیه الشریف الجرجانی علی شرح القطب» در شروح الشمسیه (مجموعه حواش و تعلیقات)، «بی جا»، شركة الشمس المشرق للخدمات الثقافية، ج ۲، در یک مجلد، ج ۲، «بی تا».
۶. ساوی، زین الدین عمر ابن سهلان، البصائر النصیریة فی علم المنطق، تعلیقه محمد عبده، تقدیم و تصحیح: رفیق العجم، بیروت، دارالفکر اللبنانی، الطبعة الاولى، ۱۹۹۳ م.
۷. سبزواری، ملاهادی، «تعلیقات علی الحکمة المتعالیه» در الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، تألیف صدرالدین محمد شیرازی، ج ۱، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الطبعة الثالثة، ۱۹۸۱ م.
۸. —، شرح المنظومه، القسم المنطق، تصحیح و تعلیق حسن حسن زاده آملی، تقدیم و تحقیق: مسعود طالیبی، «بی جا»، نشر ناب، چاپ اول، ۱۳۶۹ ش.
۹. سهروردی (شیخ اشراق)، شهاب الدین یحیی، «حکمة الاشراق» در شرح حکمة الاشراق، شارح: قطب الدین شیرازی، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۱۵ ق.
۱۰. شیرازی، صدرالدین محمد، الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج ۱، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الطبعة الثالثة، ۱۹۸۱ م.
۱۱. —، «تعلیقات صدر الحکماء المتألهین علی شرح حکمة الاشراق»، در شرح حکمة الاشراق، شارح: شمس الدین محمد شهرزوری، تصحیح و تحقیق و مقدمه حسین ضیائی تربتی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۸۰ ش.
۱۲. شیرازی، محمد بن ابراهیم صدرالدین، «المسائل القدسیه» در رسائل فلسفی ملاصدرا، «بی نا»، «بی جا»، «بی تا».
۱۳. طباطبایی، سید محمد حسین، نهاية الحکمة، المجلد الثانی، تصحیح و تعلیق غلامرضا الفیاضی، قم، مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۸۲ ش.

۱۴. کارنپ، رودولف، «غلبه بر متافیزیک از طریق تحلیل منطقی زبان» در *نظری اجمالی و انتقادی به پوزیتیویسم منطقی*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی «بی‌جا»، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ ش.
۱۵. مدرس زنوزی، آقاعلی، *رساله حملیه*، «بی‌جا»، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۳ ش.
۱۶. —، «اصول الحکم فی شرح اثولوجیا»، در *مجموعه مصنفات حکیم آقاعلی مدرس طهرانی*، جلد سوم، «بی‌تا».
۱۷. —، *مجموعه مصنفات حکیم مؤسس آقاعلی مدرس طهرانی*، (رسائل و تعلیقات)، ج ۲، تنظیم، تصحیح و تحقیق محسن کدیور، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۷ ش.
۱۸. مشکوة‌الدینی، عبدالمحسن، *منطق نوین*، ترجمه و شرح *اللمعات المشرقیة فی الفنون المنطقیة*، تألیف صدرالدین محمدبن ابراهیم شیرازی، تهران، مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۶۲ ش.
۱۹. مصباح یزدی، محمدتقی، *تعلیقه علی نهاییه‌الحکمة*، قم، مؤسسه فی طریق الحق (در راه حق)، الطبعة الأولى، ۱۴۰۵ ق.
۲۰. —، *دروس فلسفه*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۵ ش.
۲۱. میرداماد، میرمحمدباقر بن محمدحسین استرآبادی، *الافق المبین* مندرج در *مصنفات میرداماد*، ج ۲، به اهتمام عبدالله نوری، زیر نظر و اشراف دکتر مهدی محقق، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران - انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵ ش.
۲۲. نوری، ملاعلی، *وحدت وجود*، مندرج در آشتیانی، سیدجلال‌الدین، *منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران*، جلد چهارم، ویرایش دوم، «بی‌جا»، «بی‌تا»، ۱۳۷۸ ش.
23. Ayer, Alfred Jules, *Language truth and logic*, (USA – New York: Dover Publications Inc, 1949),
24. Copleston, Frederick S.J, *A history of philosophy*, (New York and...: An image book doubleday, 1960), VOL 4.
25. Hospers, John, *An introduction to philosophical analysis*, (Prentice – Hall Inc & Englewood Cliffs, N.J, 1967)
26. Hamlyn, *A priori and a posteriori*, in *The encyclopedia of philosophy* edited by Edwards, Paul, (New York: Macmillan and free press – London: Collier Macmillan, 1972),
27. Ray, Georges, *The analytic / synthetic distinction*, in *Stanford encyclopedia of philosophy*; <http://plato.stanford.edu>.
28. Kant Immanuel, *Prolegomena to any future metaphysics*, Translated by Gary Hatfield, (Cambridge University Press, 2004)
29. Kant, Immanuel, *Critique of pure reason*, Translated by Norman Kemp Smith, (New York: 'ST Martin's Press, 1965).
30. Leibniz, Gottfried Wilhelm Von, *New essays on human understanding*, Translated and edited by Remnant, Peter and Jonathan, Bennett, (USA: Cambridge University Press, 1989).